

# تاریخ اندیشه سیاسی در

## اسلام

### □ محسن مهاجرنیا

اشاره

این مقاله بر آن است که تاریخ اندیشه سیاسی اسلام را از دیدگاه‌های مختلف و با رویکردهای متفاوت و در گفتمان‌های متفاوت بررسی کند و شجره‌نامه آن را به صورت مختصر ارائه نماید. مولف معتقد است که مطالعه تاریخ اندیشه سیاسی اسلام در گفتمان‌های ذیل قابل طرح می‌باشد: الف. گفتمان استشراق که معمولاً شیوه اروپائیان است؛ ب. گفتمان سنت. براساس این گفتمان تنها از راه فهم سنتی از سنت امکان پذیر است.

مولف در گفتمان سنت ادوار اندیشه سیاسی اهل سنت و شیعه را مورد بررسی قرار می‌دهد. سپس، به ادوار اندیشه سیاسی از نگاه «شجره‌نامه نویسی» اشاره می‌کند و بر آن است که با این نگاه اندیشه سیاسی اسلام از آغاز تا کنون به هشت دوره تاریخی مهم تقسیم می‌شود.

تدوین آن مبادرت کرد که موضوع آن وجود داشته، در طول زمان تداوم یافته و اجمالاً تحولات و تطوراتی را به خود دیده باشد. با این فرض، تاریخ‌نگاری اندیشه سیاسی تنها از اندیشمندان متأخر ساخته است، و چون کشف منطق درونی تطور و تحول دشوار است، از این جهت حوزه تاریخ اندیشه سیاسی یکی از بخش‌های پیچیده و مشکل در حوزه معرفت سیاسی است. در خصوص تاریخ اندیشه سیاسی اسلام تا کنون تحقیق جامعی در بعد مختلف آن به عمل نیامده است و تک‌نگاری‌هایی که عرضه شده است، عمدتاً با رویکرد بیرونی است که پیش از این، ض‌های شرق‌شناسانه را از خارج به اندیشه سیاسی اسلام تحمیل می‌کند و براساس آن حکم انحطاط و زوال اندیشه صادر گشته و در گستره تاریخ و سنت سیاسی اسلام تعمیم داده می‌شود.

معدود تحقیقاتی که با رویکرد درونی صورت گرفته است، چنان مخدوش هستند که در صدق اطلاق تاریخ اندیشه سیاسی بر آن‌ها، تردید وجود دارد و بیشتر به تحلیل مسائل سیاسی شباهت دارند و بعضاً بدون آن که فهم درستی از ماهیت و طبیعت اندیشه سیاسی اسلام ارائه دهند و منطق درونی تحول را کشف کنند به ترسیم «ادوار» آن

اگر دانش سیاسی در اسلام را مجموعه‌ای از آگاهی‌ها و باورهای ذهنی مسلمانان در عرصه حیات سیاسی بدانیم، اندیشه سیاسی مجموعه‌ای از باورهای (فلسفی و غیرفلسفی) است که به طور مستقیم به اداره امور جامعه مرتبط است و جلوه‌های آن در قالب «فلسفه سیاسی»، «فقه سیاسی» و «کلام سیاسی» سامان یافته است. مهمترین آزمایشگاهی که می‌توان فرآیند اندیشه سیاسی را در آن مطالعه کرد، «تاریخ» است. در آنجا است که اندیشه سیاسی مورد کاوش و کالبد شکافی قرار می‌گیرد به طوری که هم جنبه حدوثی و ایجاد آن مطالعه می‌شود و هم جنبه تحول و تطور و کشف منطق درونی آن ارزیابی می‌گردد و شجره‌نامه کامل آن ارائه می‌شود.

ویژگی مهم تاریخ اندیشه آن است که نشان می‌دهد تطور علمی، در درک مسائل و موضوعات اندیشه نقش به سزایی دارد و هنگامی می‌توان سیر تطور یک علم و اندیشه را بررسی کرد که از آثار و شیوه کار علمی دانشمندان آن رشته آگاهی داشت. بنابراین مهم‌ترین کار - ویژه تاریخ اندیشه سیاسی، تبیین چگونگی حدوث و پیدایش اندیشه و سیر تطور و تحول آن است. از این رو زمانی می‌توان به



پرداخته‌اند. نوشتار حاضر در نظر دارد تاریخ اندیشه سیاسی اسلام را از دیدگاه‌های مختلف و با رویکردهای متفاوت و در گفتمان‌های متغایر بررسی و شجره‌نامه آن را - ولو به طور مختصر - ارائه کند. در مجموع در این نوشتار دو رویکرد عمده اندیشه سیاسی به لحاظ تاریخی مطالعه شده است که عبارتند از:

۱. رویکرد نخست بر این اعتقاد است که اندیشه سیاسی در هر دوره‌ای از تاریخ، از عناصر ماهوی و اصیل و منطقی برخوردار است که به آن نوعی انسجام داده است و آن را از مناسبات تاریخی و شرایط سیاسی - اجتماعی زمانه جدا ساخته است. در این رویکرد تقدم ذهن بر عین پذیرفته شده است.

۲. رویکرد دوم در مطالعه تاریخ اندیشه سیاسی آن است که تفکر جدا از شرایط تاریخی قابل ارزیابی نیست و اندیشه سیاسی، در حقیقت تفکر سامان یافته و صورت‌بندی شده‌ای است که اندیشمندان سیاسی برای حل بحران‌ها و پاسخ به مشکلات زمانه با چیره دستی ارائه می‌دهد. از این رو، اندیشمندان هیچ‌گاه در خلأ نمی‌اندیشد و فهم او مبتنی بر اکتشاف مناسبات تاریخی است. بنابراین واقعیت‌های عینی تاریخی را بر یافته‌های ذهنی مقدم می‌شمرد.

در نوشتار حاضر تأکید بر آن است که اندیشه سیاسی علاوه بر تعامل خارجی و ترابط تاریخی، از نوعی استقلال و اصالت برخوردار است و کشف منطق درونی آن دآوری در مورد ماهیت تحول و تطور اندیشه و ادوار تاریخی آن را آسان‌تر می‌سازد و محقق را قادر می‌کند تا بی‌آن که بخواهد خود را به صرف توصیف دوره‌های تاریخی محدود کند، به نسبت اندیشه سیاسی با دوران تاریخی حکم نماید و با روش منطقی دوره‌ها را از یکدیگر متمایز و تبیین کند. بنابراین آن چه گذشت مطالعه تاریخ اندیشه سیاسی اسلام در گفتمان‌های ذیل قابل طرح می‌باشد:

#### الف) گفتمان استشراق (خاورشناسی)

اصطلاح استشراق معادل لاتین (ORIENTALISM) است و به نوعی شرق‌شناسی اطلاق می‌شود که اروپایی‌ها از قرن نوزدهم آغاز کردند و بر مبنای روش‌های پدیدارشناختی و تاریخی برخاسته از تجارب خود، به مطالعه فرهنگ‌های شرقی و به‌ویژه فرهنگ اسلامی مبادرت کردند و چون رویکرد مطالعاتی آن‌ها بر ایده «اروپا محوری» استوار بود، هدف اولیه نمایش هژمونی فرهنگ غربی و به تعبیر ادوارد سعید، «الهیمنه علی الشرق»<sup>(۱)</sup> متمرکز بود. آن‌ها در آغاز به انگیزه تبلیغ و تبشیر

مسیحیت<sup>(۲)</sup> و یا کاوش‌های عالمانه<sup>(۳)</sup> وارد شرق شدند و دیری نپایید که اهداف استعماری خود را آشکار ساختند. به طوری که هر کجا استشراق حضور می‌یافت، استعمار به وجود می‌آمد و در هر کشوری استعمار غربی بود، شرق‌شناسی نیز آغاز می‌شد. شرق‌شناسی، لوازم و الزامات خاصی دارد. تحقیقی است بیرونی که با خروج از سنت اسلامی و تکیه بر تجدد اروپایی به عنوان مفهومی بنیادی، به طرح پرسش‌هایی درباره سنت سیاسی اسلام می‌پردازد و از آن جایی که این پرسش‌ها برخاسته از درون سنت سیاسی اسلامی نیستند، پاسخی شایسته پیدا نمی‌کنند و یافته‌های آنان مبتنی بر پیش‌فرض‌های غربی است. بنابراین الگوی استشراق، تاریخ اندیشه سیاسی اسلام را تاریخی معکوس و قهقرای می‌نمایاند و به نظریه‌ای از زوال و انحطاط رهنمون می‌شود که فراز و فرود آن نه در واقعیت تاریخ اندیشه سیاسی اسلام، بلکه ساخته ذهن مستشرقان است. آن‌ها چه بسا «اسلامی» را کشف کرده‌اند که اختراع «غیریت‌آفرین» غربی است و خود زاده تجدد اروپایی است.<sup>(۴)</sup> این گفتمان همانند بسیاری از عناصر فرهنگی و پدیده‌های مدرن، سلطه خود را بر ذهنیت روشنفکری نویسندگان شرقی و اسلامی تحمیل کرده است. به طوری که برخی از آن‌ها باور کرده‌اند که فهم صحیح سنت‌های تاریخی اسلام جز از مجرای اندیشه غربیان امکان‌پذیر نیست؛ زیرا «بحث درباره سنت جز با خروج از سنت که خود به معنای پایان حضور زنده و زاینده سنت است، امکان‌پذیر نیست.»<sup>(۵)</sup> به دیگر سخن «ما را توانایی خودنگری نیست چون «خود» ما فاقد بینش خودنگر است. در این جا به وضوح دایره‌ای دیده می‌شود، که خارج شدن از این دایره ایجاب می‌کند که بینش خودنگر در خارج آن گذاشته شود. اما این بینش بر «خودی» دیگر استوار است.»<sup>(۶)</sup> نتیجه آن که بر اساس الگوی استشراق، اندیشه سیاسی در اسلام، جلوه بازسازی شده بر اساس مبانی اندیشه سیاسی غرب است و به دلیل ناتوانی درونی، قادر به خودنگری نیست. به طوری که براساس آن نمی‌توان به مطالعه سنت سیاسی اسلام پرداخت و «ادوار» آن را مشخص ساخت. بنابراین هرگونه پرسشی نه با ورود به دایره سنت، بلکه با نفی مطلق سنت به پاسخ می‌رسد. در میان نویسندگان معاصر دکتر سیدجواد طباطبایی بر اسلوب استشراق حرکت می‌نماید و در همه آثار خود، این الگو را تقویت می‌کند و بر اساس ایده هگلی تاریخ را پیوسته و یکپارچه می‌بیند که عقلانیتش در غرب است و به صورت مستقیم و خطی استمرار یافته است.



ویژگی‌های عقلانیت غربی بر شرایط مختلف قابل تعمیم است و شرایط و موقعیت فرهنگ‌ها و اندیشه‌ها مانع از این تعمیم نیست. بر این اساس او تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام و ایران را در حاشیه اندیشه سیاسی غرب به شرح ذیل به سه دوره تقسیم می‌کند:

دوره اول: سپیده دم زایش اندیشه سیاسی در یونان باستان

دوره دوم: نیمروز اندیشه سیاسی در آغاز و ورود فلسفه یونانی به جهان اسلام در قرون سوم و چهارم

دوره سوم: شامگاه زوال اندیشه سیاسی بعد از قرن پنجم تا کنون

ملاک داورى طباطبایی، عقلانیت غربی است. بنابراین از نظر او تمایز دوره‌ها و تطورات فکری بر اساس استقلال عقل و یا وابستگی آن به شریعت مشخص می‌شود. اگر اندیشه سیاسی به شریعت نزدیک شود و عقل در خدمت شرع قرار بگیرد، دیگر عقل مستقل نیست، بلکه عقل دینی است. بنابراین دوره زوال اندیشه فرا می‌رسد ولی اگر عقل مخالف دین باشد و بر مقتضای شریعت مشی نکند، و از قفس دین‌رهایی یابد، اوج شکوفایی اندیشه سیاسی است. او به این دلیل سهم «نیمروز»ی را به جهان اسلام اختصاص داد، که اندیشه و فلسفه سیاسی تازه وارد، هنوز به طور کامل در فرهنگ اسلامی هضم و ادغام نشده بود و آثار سیاسی، بیشتر جنبه تحشیه و تعلیقه و ترجمه منابع یونانی داشت. در این برهه، اندیشه سیاسی به تبع یونان وجود داشت. اما زمانی که فلسفه و اندیشه عقلی در سیطره تفسیر شرعی شریعت درآمد، غروب آفتاب اندیشه سیاسی، آغازیدن گرفت. طباطبایی در شرح اندیشه ابن‌سینا، گناه «زوال» را به گردن او انداخته است؛ زیرا او «حکمت عملی را در بن‌بست الهیات دوره اسلامی قرار داد و... استقلال بحث سیاسی از میان رفت و اندیشه فلسفی در ایران نتوانست خود را از سیطره الهیات رها کند.»<sup>(۷)</sup> بعد از ابن‌سینا متفکر آغاز دوره «شامگاه» را خواجه نصیرالدین توسی معرفی می‌کند؛ زیرا او در چالش عقل و شرع موازنه را به نفع شریعت بر هم زده است و «تعادل ناپایدار میان حکمت و شریعت و عقل و نقل را به نفع شریعت از میان برد.» حکمت عملی به گونه‌ای که خواجه نصیر متکلم، بر مبنای ارتباط نسنجیده میان حکمت و شریعت و عقل و نقل تدوین کرد، به هر حال، ناگزیر می‌بایست به «لانه تضادها» تبدیل شود؛ زیرا افزون بر اینکه رابطه میان عقل و نقل به درستی اندیشیده نشده بود، سیطره اخلاق بر بخش‌های دیگر حکمت عملی و عدم درک

پیوند میان اخلاق و سیاست، جز به بن‌بست تضادهای غیرقابل حل نمی‌توانست رانده نشود.»<sup>(۸)</sup> او در حاشیه اندیشه «جلال‌الدین دوانی» وی را نیز به همین دلیل نقد می‌کند و او را متهم می‌سازد که بی‌جهت در مقام توجیه رابطه عقل و شرع و «سیاست عقلی» و «سیاست شرعی» برآمده است.<sup>(۹)</sup> دکتر طباطبایی در سرانجام تحقیق خود، با اعلام غلبه شریعت بر عقلانیت، پرونده اندیشه سیاسی را بعد از وفات صدرالمتألهین می‌بندد. در تنش و چالش پانصد ساله میان تفسیر شرعی شریعت و دریافت عقلی و فلسفی آن که به ویژه با غزالی آغاز شده بود سرانجام با مرگ صدرالدین شیرازی، آن بر این غالب شد و با تدوین تفسیر شرعی شریعت که به کوشش نماینده بارز این جریان یعنی علامه مجلسی به انجام رسید، نوزایش و تجدد ایرانی برای سده‌هایی که به دنبال آن آمد، از پشتوانه آیینی و فکری مناسب خالی شد.»<sup>(۱۰)</sup>

ایشان بر مبنای همین گفتمان استشراق، علاوه بر عناوین «نیمروز» و «شامگاه» از اصطلاحات دیگری استفاده می‌کند و اندیشه سیاسی را از آغاز تا دوران اسلامی به سه دوره ذیل تقسیم می‌کند:

۱. دوره نوزایش اندیشه ← عصر فلسفه سیاسی یونان.

۲. دوره نیمروز اندیشه سیاسی ← عصر سیاست نامه‌نویسی.

۳. دوره شامگاه اندیشه سیاسی ← عصر شریعت نامه‌نویسی.<sup>(۱۱)</sup>

(ب) گفتمان سنت

«محمد عابدالجابری» متفکر مسلمان معاصر در تعریف سنت می‌گوید:

«مقصود از سنت سیاسی، مجموعه‌ای از میراث علمی و عملی و تجارب بازمانده از گذشته دور و نزدیک اسلامی و غیراسلامی است که همراه ما، یا در زندگی سیاسی ما حضور دارد.»<sup>(۱۲)</sup>

فهم تاریخی این سنت و کشف منطق درونی تحول و تطور آن، براساس این گفتمان تنها از راه «فهم سنتی از سنت» امکان‌پذیر است. مکانسیم این فهم در اختیار عالمانی است که از درون سنت بدان می‌نگرند و با اعتقاد قلبی به اصالت آن، بدان تعلق خاطر دارند. آن‌ها سنت سیاسی را - که بخشی از حکمت عملی است - بخش جدایی‌ناپذیر از حکمت نظری و الهیات، تلقی می‌کنند. از این رو سیاست بر اساس نوع نگاه به هستی و انسان و اهداف خلقت تنظیم شده



است. بنابراین در گفتمان سنتی، اندیشه سیاسی اسلام، تفکر انسان مسلمانی است که بر مبنای جهان‌بینی توحیدی خدا را *کَر مَبْدَ الْمَبَادِی* و انسان را *خَلِیْفَةُ اللّٰه* و سیاست را ابزار رسیدن به معاش معطوف به معاد، می‌داند. این تلقی از صدراسلام تا کنون توسط همه شخصیت‌های دینی و سیاسی اعم از پیامبر(ص)، امامان، صحابه، تابعین، فیلسوفان، متکلمان و فقیهان وجود داشته است و تلاش همه آنها بر این مهم متمرکز بوده است که انسجام درونی سنت محفوظ بماند. آنها بر مبنای ملازمه عقل و شرع، همه یافته‌های عقلی و عرفی را به اصول شرعی ارجاع داده و بدان‌ها صبغه دینی داده‌اند و هر نوع آموزه‌ای که با اصول شریعت ناسازگار بوده آن را طرد کرده‌اند. آنچه در این میان قابل تأمل است، این است که فیلسوفان مسلمان به دلیل آن‌که حوزه «سیاست مدن» را بخشی از حکمت عملی تلقی نموده‌اند، مسئولیت تحقق آن را بر عهده فقه و فقیهان واگذار کرده‌اند. به همین دلیل گرایش فلسفه اسلامی بیشتر به مباحث نظری است و فقه تمایل دارد، عهده‌دار عرصه حیات سیاسی باشد. بنابراین در کشف سنت سیاسی اسلام بیشتر باید به «فقه سیاسی» توجه داشت.

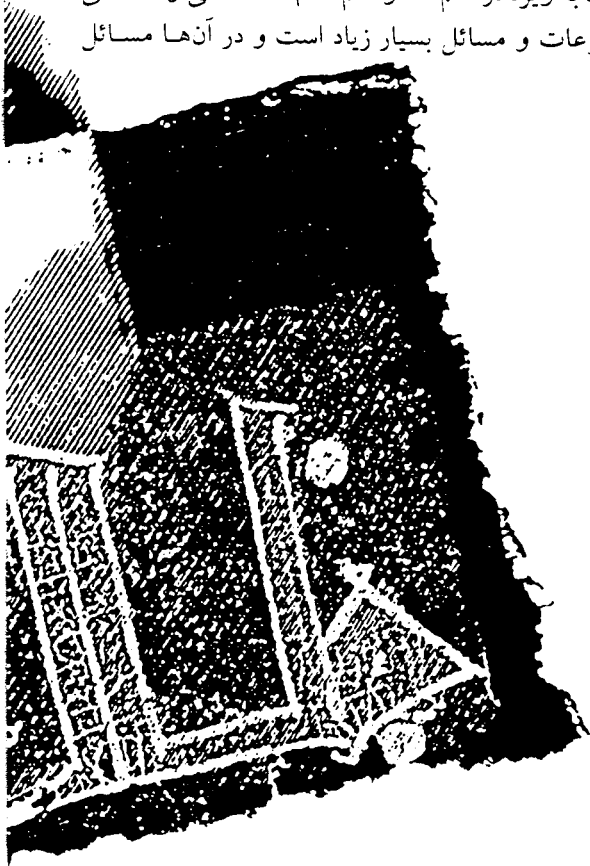
یکی از ویژگی‌های گفتمان سنت در حوزه فقه، «الگوسازی» است و مایل است رفتار و سیره سیاسی گذشتگان را الگوی رفتاری آیندگان قرار دهد و تلقی آیندگان نیز آن است که اندیشمندان مسلمان هرچه به مصدر وحی نزدیک‌تر باشند، فهمشان از شریعت بیشتر است. بنابراین اندیشه آنها «اندیشه معیار» است و در موارد تعارض با

اندیشه متأخران فهم آنان از حجیت بیشتری برخوردار است. این تلقی از جمله مواردی است که همه فرق اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند «ابواسحاق شاطبی» از علمای اهل سنت در این خصوص می‌نویسد:

«مراجعة به کتاب‌های متقدمان از اهل علم پسندیده‌تر است؛ زیرا آنان در علم از متأخران استوارترند... اعمال متقدمان برخلاف متأخران در اصلاح دین و دنیا، و دانش آنان در راه تحقیق استوار است... بدین‌سان کتاب‌ها، کلام و رفتارهای متقدمان برای کسی که بخواهد با احتیاط در راه علم گام بردارد، در هر دانشی، به ویژه در علم شریعت که عروة الوثقی و پناهگاهی استوار است، پرفایده‌تر به شمار آمده است.» (۱۳)

این نوع رویکرد به گذشته، ناشی از دلمشغولی‌ها، دغدغه‌ها و احتیاط‌های فراوان عالمان دینی در حفظ اسلام

و فهم سنت اسلامی است و همین امر سبب شده است، رشد و شکوفایی اندیشه سیاسی اسلام بر مبنای «اندیشه معیار» حرکت کند تا آن‌جا که در طول تاریخ اسلام آثار و افکار دانشمندان اسلامی گذشته، محور تحشیه و تعلیقات فراوان متأخران، شده است و در فرآیند رشد و تکامل علمی، به ویژه در علم فقه و علم کلام، هماهنگی و همسانی موضوعات و مسائل بسیار زیاد است و در آنها مسائل



نوپیدای ناشی از شرایط و تحولات زمان، کمتر یافت می‌شود. سنت شرح و تفسیر و حاشیه‌نویسی سبب «تورم» بیش از حد آثار قدما شده است و به آنها «مرجعیت» بلامنازع بخشیده است. به طوری که سنت سیاسی عالمان دینی به یگانگی با دین تمایل پیدا کرده است. این رویه در سنت فقهی «اهل سنت» بیشتر دیده می‌شود. به طوری که فقیهان سنی از نیمه دوم قرن چهارم رسماً دوران توقف اندیشه و اجتهاد و انسداد باب علم را در «فقه سیاسی» اعلام کردند و «گذشته‌گرایی» و «تقلیدگرایی» سبب شد که همه تلاش آنها به «تدوین» و «تخریج مناظ» و کشف «علل استنباطات» گذشتگان و «قیاس» بر فتاوی آنان، مصروف گردد. «به نظر می‌رسد که در این دوره پیروی و لاقبل وابستگی به پیشوایان «مذاهب فقهی» یک ضرورت مذهبی شده و حالت تقدس و شعاریت به خود گرفته است. چنان‌که اگر کسی به پیامبر اسلام «ص» وابستگی نداشته

باشد، نمی‌تواند ادعای اسلام کند، همین‌طور کسی که به پیشوایان مذاهب فقهی (چهارگانه) وابسته نباشد، نمی‌تواند ادعای سنی بودن داشته باشد. لذا با این‌که برخی از بزرگان نیمه اول این دوره به‌طور قطع از برخی از پیشوایان مذاهب فقهی کمتر، نیستند، با این‌حال به هیچ‌وجه حاضر نبوده و نیستند وابستگی خود را به یکی از ائمه فقه از دست بدهند» (۱۴)

نویسنده کتاب «ادوار اجتهاد» حسن ظن به سلف، عدم اعتماد به خویش در برابر عظمت گذشتگان، خوف تجاوز از حدود شرع (از آن رو که گمان می‌برند، عالمان سلف کاملاً بر حدود و ثغور شرع آگاه بوده و بدون خطا از آن محافظت می‌کردند) و حصول اجماع بر تعبد به آرای پیشین را از علل پیدایش ایده «انسداد باب اجتهاد» می‌داند» (۱۵) با آگاهی بر این منطق درونی فقه اهل سنت و به ویژه فقه سیاسی و تفکر سیاسی آن‌ها، ادوار اندیشه سیاسی اهل سنت را می‌توان به شرح ذیل تقسیم کرد:

دوره اول: عصر صحابه

دوره دوم: عصر تابعین

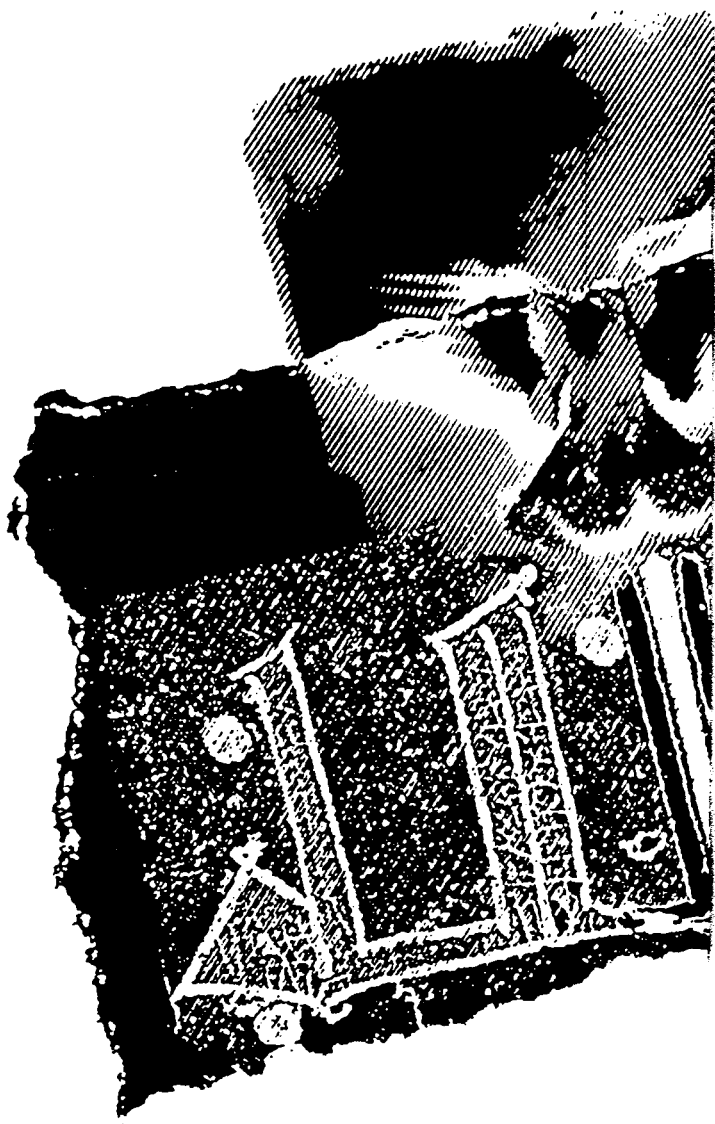
دوره سوم: عصر پیشوایان مذاهب

دوره چهارم: دوره توقف اجتهاد و گزینش مذاهب

دوره پنجم: عصر تقلید محض

دوره ششم: عصر حاضر (پنجاه سال اخیر) (۱۶)

در عرصه فقه شیعی و اندیشه سیاسی تشیع اگرچه «گذشته‌گرایی» و «مرجعیت» عالمان سلف - که ویژگی فقه و حقوق است - وجود دارد، اما اجتهاد و پویایی اندیشه نیز در همه ادوار تاریخی وجود داشته است و هیچ‌گاه اندیشه سیاسی شیعه در بن‌بست «انسداد باب علم» و توقف اجتهاد گرفتار نیامده است. بر همین اساس برخی دوره‌های اندیشه سیاسی و اجتهاد شیعی را به هشت دوره تقسیم کرده‌اند:



۱- عصر پیدایش مبادی اجتهاد

۲- عصر تمهید و زمینه‌سازی به کارگیری اجتهاد

۳- عصر تدوین قواعد اصولی و عناصر مشترک اجتهادی

۴- عصر به کارگیری عناصر مشترک اجتهاد در منابع

۵- عصر گسترش استدلال در مسائل اجتهادی

۶- عصر تکامل اجتهاد

۷- عصر ژرف‌اندیشی در اباحت اجتهادی

۸- عصر کلیت کاربرد اجتهاد با شیوه بوبین آن

محتص دوران پیامبر: ائمه اطهار(ع)

نماینده اصلی آن ابن ابی‌عقیل عمانی(ره)

نماینده اصلی آن شیخ طوسی(ره)

نماینده اصلی آن شیخ طوسی(ره)

نماینده اصلی آن وحید بهبهانی(ره)

نماینده اصلی آن شیخ‌انصاری(ره)

نماینده اصلی آن امام‌حمینی(ره)

(۱۷)

برخی از نویسندگان با همین رویکرد درون فکری اندیشه سیاسی شیعی را در پنج دوره طرح کرده‌اند:

**الف) دوران امامت:** دوره‌ای که فلسفه و اندیشه سیاسی شیعی بر محور امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و سپس یازده تن از فرزندان او شکل گرفت و به تدریج در طول ۲۵۰ سال تثبیت شد.

**ب) دوران رو آوردن به سلطان عادل:** با این که در عصر غیبت رویکرد اصلی اندیشه سیاسی شیعه، هر حکومت غیرمعصوم را نامشروع می‌دانست، اما به تدریج به ویژه در سده چهارم شرایط سیاسی و موقعیت شیعه اقتضائات جدیدی را پدید آورد و اقلیت شیعه توانست در مقابل اکثریت سنی توازن قوا به وجود آورد. به گونه‌ای که موجودیت خود را حفظ کند. خاندان بویهی و حمدانی توانستند خلافت را در چنگ خود اسیر کنند و این روند به نوعی همکاری با سلاطین غیرمعصوم را ایجاب کرد و بدین ترتیب سؤال اساسی اندیشه سیاسی شیعه این شد که آیا می‌توان با حاکمان غیرمعصوم همکاری کرد؟ اندیشمندان بزرگ شیعه با استدلال‌هایی، از قبیل ضرورت و اجبار، تقیه و کمک به مصالح شیعیان، راه آن را باز کردند و با تدوین شرایط پذیرش «ولایت» و «عراقت» از ناحیه سلطان جور، اندیشه سیاسی شیعه وارد مرحله تازه‌ای شد (۱۸) و عالمان شیعی خود دست به همکاری زدند. «رضی‌الدین علی بن طاووس» حکم «نقابت سادات» را از دست خان مغول گرفت و در پاسخ خان که می‌پرسد آیا پادشاه کافر عادل بهتر است یا پادشاه مؤمن ظالم؟ نظر می‌دهد که کافر عادل بهتر است. (۱۹) ارتباط نزدیک علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶) با «سلطان محمد خدابنده الجایتو» که منجر به شیعه شدن سلطان نیز شد، از برجسته‌ترین نمونه اندیشه و عمل سیاسی شیعی در این دوران است.

از سده چهارم تا سده دهم تلاش متکلمان، فقیهان و عالمان شیعی، مصروف تفسیر و تحکیم مبانی نظری امامت و رد و نقد آراء متکلمان سنی در این باب شد. در این دوره ششصد ساله مسئله جایگاه «امامت» در حیطة دین‌شناسی کاملاً تثبیت شد. مسئله «مهدویت» و «انتظار فرج» به صورت اصلی بنیادین در فکر سیاسی و دینی شیعی درآمد و در عمل رویکرد همکاری با سلاطین مورد توجه قرار گرفت و فقیهان نقش اصلی را در تطور و تحول «اندیشه سیاسی» بر دوش گرفتند و هرگونه تفسیر و توجیه شرعی از رفتار سیاسی حاکمان به وسیله آن‌ها انجام می‌گرفت.



**ج) دوره مشروعیت دادن به سلطان عادل:** این دوره سرآغاز قدرت بلامنازع پادشاهان شیعی صفوی در ایران است. آن‌ها براساس سه رکن شیعه‌گری، صفوی‌گری و ملی‌گرایی، توانستند اقتدار سیاسی پرده‌های را به وجود آورند و با تکیه بر اعتقادات شیعی و ادعای سیادت و پیوند با امامان شیعه، توانستند مشروعیت سیاسی کسب کنند و با استفاده از عواطف سرکوب شده هزارساله شیعی، احساسات ملی را تحریک و به دشمنی و ستیزه با خلافت سنی عثمانی برخیزند. با ظهور این پدیده جدید این سؤال در مقابل اندیشمندان و فقیهان شیعی قرار گرفت که: آیا می‌توان حکومت سلطان عادل شیعی غیرمعصوم را حکومت شرعی دانست؟ پاسخ به این سؤال اندیشه سیاسی شیعه را با چالش مواجه ساخت و دو دیدگاه مختلف شکل گرفت:

۱. دیدگاه سستی که معتقد بود حکومت سلطان غیرمعصوم اعم از جائز و عادل، حکومت جور است و همکاری با آن حرام است.

۲. دیدگاه نوگرایانه که معتقد بود حکومت سلطان عادل شیعی که مروج تشیع باشد، اگر به امضای مجتهد جامع‌الشرایط برسد مشروع است و همکاری با آن جایز می‌باشد.

«محقق کرکی» بزرگ‌ترین نماینده این تفکر است. او با تأیید حکومت شاه طهماسب، مرحله جدیدی از مشروعیت سیاسی را در اندیشه سیاسی شیعه به وجود آورد و برای اولین بار به همکاری بین فقیهان و عالمان با دستگاه سیاسی رسمیت بخشید و در مقابل، شاه طهماسب در دستورالعمل حکومتی نقش پیشوایی او را به رسمیت شناخت:

«مقرر فرمودیم که سادات عظام و اکابر و اشراف فخام و امراء و وزراء و سایر ارکان دولت، قدسی صفات مومی‌الیه را مقتدا و پیشوای خود دانسته و در جمیع امور اطاعت و انقیاد به تقدیم رسانده، آن چه امر نماید بدان مأمور و آن چه نهی نماید منهی بوده باشند.» (۲۰)

منصب شیخ‌الاسلامی و ملاباشی که توسط مجتهدان در دستگاه سیاسی به وجود آمد آن‌چنان از اقتدار سیاسی برخوردار بود که گاهی سلطان مانند یک عامل بی‌اراده در دست فقیهان قرار می‌گرفت. آقا حسین خوانساری (۱۰۶۱-۱۰۹۹) مجتهد برجسته در ایام سفر و غیبت شاه سلیمان صفوی (م ۱۰۹۹) رسماً جانشین او بود و بر طبق نظر خویش اعمال حکومت می‌نمود. (۲۱) فتحعلیشاه قاجار مشروعیت حکومتش را از میرزای قمی دریافت کرد و شیخ

جعفر کاشف‌الغطاء (۱۱۶۷-۱۲۲۷) در کتاب «کشف‌العطاء» از موضع یک فقیه نایب امام زمان (عج) اجازه جهاد و اخذ مالیات برای تأمین هزینه جنگ با روس را به شاه قاجار می‌دهد.

د) دوره رویکرد به حکومت مردمی و عرفی: پدیده نوظهور مشروطه و حکومت پارلمانی، چهارمین نقطه عطف در اندیشه سیاسی شیعی است. این پدیده جدید آرامش و تعادل تثبیت شده چهارصد ساله شیعه را مختل کرد و فقیهان شیعه، نظیر سیدجمال‌الدین اسدآبادی، شیخ هادی نجم‌آبادی و میرزای شیرازی زمینه‌ساز این گرایش جدید بودند و عالمانی چون طباطبائی، بهبهانی، نائینی و شیخ‌فضل‌الله نوری مستقیماً رهبری تحولات جدید را بر عهده داشتند. بلافاصله بعد از پیروزی، بر سر مبانی مشروطیت و مطابقت و یا عدم مطابقت آن با شریعت، اختلافات شدیدی به وجود آمد و اولین چالش بین سنت شرعی و مدرنیسم غربی، سبب شد تا شیخ‌فضل‌الله نوری نماینده فکری مشروطه‌خواهان و مرحوم محمدحسین نائینی نماینده فکری مشروطه‌خواهان در دو جناح معارض قرار گیرند و بر سر مفاهیمی چون عدالت، مجلس، آزادی، قانون، انتخابات، شورا و...، به مناظره برخیزند.

ه) دوره ولایت فقیه و جمهوری اسلامی: پنجمین مرحله تاریخی مهم در تطور و تکامل اندیشه سیاسی شیعی توسط بزرگ‌ترین فقیه، فیلسوف و متفکر در قرن چهاردهم هجری با طرح نظریه ولایت فقیه، به وجود آمد. برای اولین بار امام خمینی پیشنهاد کرد که برای تشکیل حکومت اسلامی و اجرای قوانین شرعی فقیهان شخصاً حکومت را به دست گیرند. لذا برای تحقق این امر، سلطنت را از بنیان نامشروع و غیراسلامی معرفی کرد و با استناد به دلایل عقلی و نقلی، ولایت و زعامت فقیهان را به نیابت از طرف امام عصر (عج) قطعی و مسلم گرفتند. نظریه ولایت فقیه و تحقق آن در قالب جمهوری اسلامی در اندیشه سیاسی شیعه امر تازه و بی‌سابقه‌ای محسوب می‌شود. (۲۲)

#### تأملی بر دو گفتمان

در بررسی شجره‌نامه اندیشه سیاسی علاوه بر دو گفتمان شرق‌شناسانه و سنتی، روش‌های دیگری مانند «جامعه‌شناسی» و «تحلیل گفتمانی» نیز امکان‌پذیر بود، اما چون بیشترین کاربرد و استفاده با دو گفتمان اول است، به ضرورت آن دو گزینش اجباری این پژوهش شدند. در بررسی رویکرد هر دو گفتمان به اندیشه سیاسی اسلام، تا حدودی به امتیازات و کاستی‌های آن‌ها پی بردیم و معلوم

شد که یکی از سکوی بیرون از دایره اندیشه سیاسی اسلام بدون هیچ تعلق خاطر و عشق و علاقه‌ای به نقد بی‌رحمانه آن می‌نشینند و مبدأ و منبع آن را در خارج از دایره می‌پندارد و انحطاط و زوالش را به درون اندیشه اسلامی نسبت می‌دهد. گفتمان دیگر هم آن چنان در درون سنت غرق شده است که با عشق و علاقه به سیره پیشینیان، کلیت آن را حجت می‌داند و با نگاه احیاگرایانه به تزیین آن مبادرت می‌ورزد و هیچ‌گاه در مقام نقد و ساده‌سازی و اصلاح بر نمی‌آید. گفتمان شرق‌شناسی برای اندیشه سیاسی اسلام، هیچ اصالتی قائل نیست؛ زیرا منشأ آن را خارج از اسلام می‌داند در حالی که گفتمان سنت بدان اصالت می‌بخشد. اولی «اروپا محور» است و دومی «گذشته محور» رویکرد نخست با پیش‌فرض‌های غربی به اندیشه سیاسی اسلامی می‌نگرد در حالی که دومی با پیش‌فرض متقدمان، اندیشه سیاسی اسلامی را مطالعه می‌کند. اندیشه سیاسی اسلام در گفتمان اول مفهومی غیرواقعی و بازسازی شده با قرائت شرق‌شناسی است و در گفتمان دوم معنای بازسازی شده براساس قرائت پیشینیان است. یکی اندیشه سیاسی اسلام را آن چنان بر موج زمان شناور ساخته است که مبادی متکثر یونانی، ایرانی و رومی در آن نقشی بیش از خود اسلام یافته‌اند و دیگری آن چنان پیوند سنت و زمان را قطع کرده است که به وحدت عقل در اسلام منجر شده و راه هرگونه نوآوری را بر روی خود بسته است. گفتمان بیرونی در فرآیند تاریخ اسلام هرگونه نزدیکی بین سنت سیاسی با دین را به مفهوم زوال و انحطاط اندیشه سیاسی تلقی می‌کند و گفتمان درونی سنت سیاسی را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که تمایل به یگانگی با دین دارد. گفتمان سنت چون به تحشیه‌نویسی آثار قدما گرایش دارد، از پویایی لازم برخوردار نیست و گفتمان استشراق چون اروپا محور است در پویایی اندیشه به هویت دینی و سنت‌های اسلامی توجه نمی‌کند و رویکرد آن به اندیشه اسلامی به صورت دوره‌ای است. در حالی که گفتمان سنت در قالب دوران بدان می‌نگرد. بنابراین با عنایت به نارسایی‌ها و کاستی‌های دو گفتمان، جا دارد در بررسی تاریخی اندیشه سیاسی اسلام تأملی تازه داشت و طرحی نو در انداخت.

#### رویکردی تازه به تاریخچه و ادوار اندیشه سیاسی اسلام

به اعتقاد برخی از مورخان، تاریخ افکار سیاسی در کل جهان کمتر از تاریخ اقتصادی و اجتماعی دست‌خوش تغییر و تنوع شده است. با فرض پذیرش این ادعا به نظر می‌رسد



در خصوص تاریخ اندیشه سیاسی اسلام این داوری صادق نیست و تحول و تطور در عرصه‌های کلام سیاسی و حتی فقه سیاسی به مراتب بیشتر از تحولات اقتصادی است و از آن جایی که کانون‌های این تحول هنوز شناسایی نشده است، تاریخ‌نگاری در این حوزه با دشواری مواجه است. در اندیشه سیاسی غرب کانون‌های تاریخ اندیشه سیاسی شناسایی شده است و منابع اصلی اندیشه را در آثاری چون «جمهوری افلاطون»، «سیاست ارسطو»، «شهر خدای اگوستین»، «لویاتان هابز»، «روح‌القوانین مونتسکیو» و «قرارداد اجتماعی روسو» منحصر کرده‌اند، اما در مورد منابع اندیشه سیاسی اسلام اگرچه آثاری چون «آراء اهل المدینة الفاضله فارابی»، «تهذیب الاخلاق مسکویه»، «رسائل اخوان الصفا»، «اخلاق ناصری خواجه نصرالدین توسی»، «مقدمه ابن‌خلدون»، «سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک»، «فصوص الحکم ابن‌عربی»، «شفای برعلی»، «قبسات میرداماد» و «حکمت متعالیه ملاصدرا» به مثابه آثار بنیادی در تاریخ فلسفه سیاسی اسلام محسوب می‌شوند اما در قیاس با منابع غربی در تطور و تکامل اندیشه سیاسی نقش محوری نداشته‌اند. بنابراین قبل از هرگونه داوری در مورد اندیشه سیاسی اسلام، باید «منطق درونی» تحول و تطور آن را کشف کرد و با دستیابی به پرسش‌های اساسی در طول تاریخ اسلام، منظومه فکری پاسخ به آن‌ها را سامان بخشید. همین پاسخ‌ها است که ادوار اندیشه سیاسی اسلام را شکل می‌دهد و ما از مجموعه ردیابی این فرآیند به «شجره‌نامه اندیشه سیاسی اسلام»

تعبیر کردیم. به نظر ما شجره‌نامه سیاسی حکم «تقویم هویت» را دارد و در هر نقطه‌ای از تاریخ تحول و تطور اندیشه، رگه‌های پیوند نسل‌های فکری بعد را با دوره‌های فکری قبل برقرار می‌کند. بنابراین اصطلاح شجره‌نامه سیاسی، گونه‌ای از تاریخ‌نگاری فکری است که بی‌طرفانه، شکاف‌ها، گسست‌ها، انحطاط و زوال را در کنار عظمت و شکوفایی و پیوند و اوج فکری به نمایش می‌گذارد و بازتاب و بازخورد همه کاستی‌ها، شکست‌ها، پیروزی‌ها، کامیابی‌ها و ناکامی‌های فکری است و همچون آئینه‌ای است که واقعیت را به نمایش می‌گذارد و «خود» خودنگر را به صورت بازسازی شده در اختیار ناظران و ناقدان و داوران می‌گذارد تا جایگاه فکری خود را شناسایی و تبار فکری خود را پیدا کنند و در اوج انحطاط تاریخی با آن پیوند برقرار سازند. این‌گونه تاریخ توسط کسانی طراحی و ترسیم می‌شود که در علم «انساب‌شناسی سیاست» سررشته دارند و می‌توانند با ارائه واقعیت‌های تاریخی، زمینه تفکرات نوین را فراهم کنند. این نوع تاریخ‌نگاری علاوه بر مطالعه طولی در فرآیند اندیشه سیاسی، نگاهی افقی و عرضی به شاخ و برگ‌های آن نیز دارد. مشکل عمده در این حوزه این است که ضرورت و اهمیت آن هنوز برای نویسندگان تاریخ اندیشه، روشن نشده است و از طرفی منابع اندیشه اسلامی هنوز شناسایی و ارزیابی نشده‌اند. هنوز رابطه منابع فقه سیاسی با آثار فلسفه سیاسی و «کلام سیاسی» تبیین نشده است. چه بسیار منابع سیاسی ارزشمندی که هنوز به صورت نسخه‌های خطی و کمیاب در کتابخانه‌ها هستند. به این دلیل تنها ادوار اندیشه سیاسی اسلام را از نگاه «شجره‌نامه نویسی» به صورت اجمال طرح می‌نماییم. با این نگاه اندیشه سیاسی اسلام از آغاز تا کنون به هشت دوره تاریخی مهم ذیل تقسیم می‌شود:

۱. دوره باور سیاسی: این دوره از آغاز اسلام تا پایان خلافت عثمان است؛ در این دوره جامعه اسلامی بر محور دین وحدت کامل دارد.

۲. دوره کلام سیاسی: از آغاز دوره حکومت امام علی (ع) تا پایان حکومت امویان؛ در این دوره اندیشه سیاسی عمدتاً در قالب مباحث کلامی مطرح شده است و منازعات سیاسی جامعه معطوف به مبانی کلامی است.

۳. دوره فقه سیاسی، کلام سیاسی و فلسفه سیاسی: در ادامه دوره دوم نزاع‌ها و مناقشات اعتقادی - کلامی در جامعه اسلامی وجود دارد، ولی گسترش مباحث فقهی توسط رهبران مذاهب چهارگانه اهل سنت و حضور رئیس





مذهب شیعه یعنی امام جعفر صادق(ع) سبب گسترش مباحث فقهی شد. به گونه‌ای که فقه در عرصه سیاست برای خود نقش پاسخ‌گویی پیدا کرد. از طرفی به راه افتادن نهضت ترجمه در قرن سوم، فلسفه یونانی و ایرانی را وارد ادبیات سیاسی جهان اسلام کرد و از قرن سوم تا ششم چیرگی خود را نسبت به فقه و کلام آشکار ساخت. از عصر مأمون عباسی تا پایان عباسیان اندیشه سیاسی در قالب این سه علم در نوسان بود.

۴. دوره عرفان و کلام سیاسی: ظهور اندیشمندانی چون ابن عربی و شیخ اشراق سهروردی سبب تحول جدیدی در حوزه‌های فکری جهان اسلام شد و رگه‌های عرفانی وارد اعتقادهای کلامی و مباحث فلسفی و حتی فقهی شد و تا عصر علامه سید حیدرآملی،<sup>(۲۳)</sup> میرداماد و صدرالمতألہین<sup>(۲۴)</sup> ماهیت عرفانی اندیشه سیاسی ادامه پیدا کرد.

۵. دوره فقه سیاسی: ظهور صفویان در ایران و رابطه فقیهان شیعی با دستگاه حکومتی، سبب شد یکبار دیگر اندیشه سیاسی شیعی حضور عملی خود را در قالب فقه سیاسی به نمایش بگذارد و اندیشمندانی چون محقق کرکی، محقق اردبیلی، شهید ثانی، محقق سبزواری<sup>(۲۵)</sup>، فیض کاشانی<sup>(۲۶)</sup> و... اندیشه‌های خود را ارائه نمایند. در این دوران برای اولین بار خصیصه فقه سیاسی شیعه مطرح شد و نظام سیاسی عصر غیبت بر مبنای «ولایت فقیه» طراحی گردید.

۶. دوره چالش فقه سیاسی و مدرنیسم غربی: در دوره مشروطیت برای اولین بار آموزه‌های سیاسی غربی در ایران مطرح شد و مفاهیمی چون، آزادی، انتخاب، پارلمان، قانون و مشروطه طرح گردید و با آموزه‌های سنتی در فقه تعارض پیدا کرد. اگرچه در ظاهر به تفوق نوگرایی غربی منجر شد، ولی فقه سیاسی از صحنه رقابت خارج نشد.

۷. دوره چیرگی فقه سیاسی: تعارض فقه و مدرنیته بالاخره بعد از سال‌ها با وقوع انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی به پیروزی فقه سیاسی انجامید و نظام سیاسی بر اساس الگوی «ولایت فقیه» ایجاد شد و برای اولین بار فقه سیاسی خود را در عرصه چالش‌های حکومتی به‌طور گسترده وارد کرد.

۸. دوره چالش نوین فقه سیاسی و نوگرایی در ایران: علی‌رغم چیرگی فقه سیاسی در نظام ولایی، بعد از پایان جنگ هشت‌ساله ایران و عراق، فضای سیاسی جدیدی آغاز شد و به تدریج تحولات سیاسی و جابه‌جایی نخبگان

حکومتی سبب شد تا گفتمان جدیدی که مبتنی بر الگوی برون دینی است، در چالش با فقه سیاسی قرار گیرد و این روند هنوز ادامه دارد.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. ادوارد، سعید: الاستشراق، المعرفة، السلطة، الانشاء، المترجم کمال ابودیپ، ص ۷۴. بیروت، مؤسسه الابحاث العربیة، ۱۹۹۵ م.
۲. المقدادی، فؤاد کاظم: الاسلام و شبهات المستشرقین، قم: المجمع العالمی لاهل البیت، ص ۱۴۱۶، ۴۴ هـ.ق.
۳. فاروق عمر فوزی: الاستشراق و التاریخ الاسلامی، صص ۳۶-۳۹، عمان: الاهلیة النشر و التوزیع، ۱۹۹۸ م.
۴. فیرحی، داود: قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، ص ۳۳.
۵. طباطبایی، جواد: ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، صص ۶۲-۶۳ تهران، طرح‌نو، ۱۳۷۴.
۶. نیکفر، طباطبایی: در ضرورت تهافت دیگر، مجله نگاه نو، شماره ۲۵، ص ۱۷۳. تهران، ۱۳۷۴.
۷. طباطبایی، جواد: زوال اندیشه سیاسی در ایران، ص ۱۹۹.
۸. همان، صص ۲۲۳-۲۲۴.
۹. همان، ۲۳۳.
۱۰. همان، ۲۸۷.
۱۱. ر.ک: خواجه نظام‌الملک اثر سید جواد طباطبایی.
۱۲. الجابری، محمد عابد. التراث و الحداثة، ص ۴۵ بیروت، مرکز دراسات الوحدة العربیة، ۱۹۹۲.
۱۳. شاطبی، ابواسحاق: الموافقات فی اصول الشریعة، صص ۹۷-۹۹ بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا.
۱۴. گرجی، ابوالقاسم: تاریخ فقه و فقهاء، ص ۱۰۵.
۱۵. جناتی، محمد ابراهیم: ادوار اجتهاد، ص ۲۰۸.
۱۶. تاریخ فقه و فقهاء، صص ۴۵-۱۱۲.
۱۷. ر.ک: ادوار اجتهاد، پیشین.
۱۸. مهاجر، محسن: اندیشه سیاسی شیخ انصاری، صص ۵۵-۵۶.
۱۹. اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۳۵۹.
۲۰. دائرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۵۶.
۲۱. روضات الجنات ج ۲، ص ۳۵۱.
۲۲. دائرةالمعارف تشیع، ج ۴، صص ۳۴۹-۳۶۳.
۲۳. ر.ک: نگارنده، اندیشه سیاسی علامه سید حیدر آملی، مجله فصلنامه علوم سیاسی، سال دوم ۱۳۷۸، شماره ۶ فلسفه سیاسی میرداماد در دست تألیف است.
۲۴. ر.ک: نگارنده، اندیشه سیاسی صدرالمتألہین، مجله قیاسات شماره‌های ۱۱، ۱۰.
۲۵. برای آشنایی با اندیشه سیاسی محقق سبزواری، ر.ک: مجله حکومت اسلامی شماره ۵، سال دوم، ۱۳۷۶، مقاله اندیشه سیاسی محقق سبزواری اثر نجف لکزایی.
۲۶. ر.ک: اندیشه سیاسی فیض کاشانی اثر علی خالقی، فصلنامه علوم سیاسی شماره ۶ و ۷ سال ۹-۱۳۷۸.